

فهرست

جزوه دویستم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

شهریور ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

در مورد نیازهایی که خداوند برای بشر ایجاد کرده است و البته بعضی نیازهایی را هم که بشر برای خودش ایجاد کرده است / در مورد نعماتی که خداوند داده است، می‌فرماید آنچه خواستید به شما دادیم، «آنچه خواستید» یعنی بر طبق طبیعتی که من در شما ایجاد کرده‌ام / یکی از نعمات عمده، دیدار مؤمنین و دوستی، همبستگی مؤمنین با هم است / آنچه که مؤمنین را از هم دور می‌کند، مورد مهر خدا نیست. ۹

اینکه در دستورات می‌گویند: تمام حواستان به ذکر و فکر باشد یک کار تدریجی است / برای اینکه ایمان زیادتر شود باید عمل را زیادتر و صالح‌تر کنیم / راجع به شرکت کردن در کنکور؛ در شکستی که ممکن است باشد، ناامید نباید

شد / در مورد کسانی که گفتن ذکر و فکر برایشان مشکل است / درباره‌ی مقاومت در کار و داشتن پشتکار و

عمل صالح. ۱۳

در مورد خلقت مرد و زن / ما اگر مسلکِ صلح و سلامت داشته باشیم، اول بار این صلح و سلامت در بین خود بشر باید باشد یعنی بین زن و مرد، بین والدین و فرزندان / در مورد رعایت همسایه / ما اگر در مسیر تکامل باشیم و با صلح و سلامت هم زندگی کنیم، زندگی مان خیلی راحت تر و

بهتر می شود. ۱۸

آیا صحیح است که پدر و مادری پسر بخواهند یا دختر بخواهند؟ و آیا این دخالت در کار خدا، تصمیم خدا نیست؟ / در مورد شادی و اینکه قدیم می گفتند در موقع غذا خوردن با شادی بخورید / شادی وقتی از بالا اثر کند یعنی شادی در روح، جسم را به حرکت بیاورد و دوامش

بیشتر است. ۲۲

وقایع صدر اسلام؛ پیغمبر فرمود: هیچ پیغمبری به اندازه‌ی من رنج نبرده که این به عنوان تنبیه یعنی بیداری مسلمین بود / در مورد بحران ما و اسلام امروز که هر کار می کنند

به نام اسلام است. ۲۸

در مورد سؤالاتی که جوابی نمی‌دهم / درباره‌ی والدینی که سفارش فرزندشان را برای درویش شدن می‌کنند / در مورد بچه‌ای یا جوانی که نوشته است من خیلی دوست دارم درویش باشم / راجع به وسوسه‌های شیطانی / زائد بر این مسیر تکامل، چیزی بار فرزندان تان نکنید / برای شیطان مقرّر شد که همیشه این موجود در معرض امتحاناتی باشد، در معرض اینکه گول بخورد و از عبادت خدا

کنار برود. ۳۴

در مورد شعر سعدی: «همه از دست غیر می‌نالند؛ سعدی از دست دوستان فریاد» / درباره‌ی دشمنی با شیطان / تیشه را فرود می‌آوریم که ریشه‌ی دشمنی را قطع کند اما می‌ترسیم یک رگ دوستی داشته باشد / ان شاء الله خداوند به ما

مرحمت کند تیشه را به جای درستش بزنیم. ۴۲

چگونگی بیان یک احساس خوب یا بد، شیطانی یا الهی به کسی که نچشیده است / همه از شعر یک معنایی اضافه بر لفظ ظاهر در نظر می‌گیرند. این است که اگر مطلبی به شعر گفته شود احتمال اینکه درک بشود بهتر است / در عالمی که کارها به حساب دیگری انجام می‌شود، حساب زمان نیست / داستان معراج پیغمبر / معراج پیغمبر هم تکامل

انسان‌ها را نشان می‌دهد / در مورد شعر حافظ: «بودم آن روز
من از طایفه‌ی دُردکشان؛ که نه از تاک نشان بود و نه از
تاک نشان» / زمان و مکان بر ما مسلط است / ممتاز شدن

انسان به واسطه‌ی روح الهی ۴۴

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

اینکه خداوند فرمود: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۲، همه چیزها را به این بشر یاد می‌دهد، این نه اینکه به قولی از آسمان العیاذ بالله پایین می‌آید و می‌نشیند و درس می‌دهد یا اینکه وقتی اینها می‌روند آسمان آنجا یادشان می‌دهد. آنجا که اگر یاد بدهد دیگر آدم نیستند، وقتی از این دنیا بروند دیگر به یک نحوه فرشته‌ای هستند.

در واقع به این طریق که نیازهای بشر را «خداوند یاد می‌دهد»، یک نیاز جدیدی هم همیشه ایجاد می‌کند. خیلی ساده، امروز شما منزل می‌خواهید اجاره کنید می‌گویید: تلفن دارد؟ آب دارد؟ برق دارد؟ قدیم کسی می‌خواست در دو، سه قرن پیش منزل بگیرد، این سؤالات را نمی‌کرد. اصلاً بلد نبود، نمی‌دانست برق چیست؟ گاز چیست؟ تلفن چیست؟ نیاز حالا ایجاد شده، این نیاز را خداوند ایجاد کرده که آب و برق و گاز و تلفن را نیاز دارید. بعد در این وسط خود بشر هم برای خودش نیاز ایجاد کرده. من دیدم خیلی خانواده‌ها می‌گویند: پسرمان را تا آخر سال تحصیلی باید یک بار ببریم بگردانیم. بعد می‌گویند: این نیاز است، نمی‌توانیم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

نکنیم. حالا راست می‌گویند یا دروغ می‌گویند، خودتان مقایسه می‌کنید. خداوند این نیازها را که آفریده، راه‌هایی هم جلوی بشر می‌گذارد که انجام بدهد و خودش پیدا کند. همه‌ی این نیازها در نیاز مالی جمع می‌شود یعنی امروز بشر برای اینکه نیازهایش خیلی روشنتر معلوم بشود و بتواند رفع کند، پول را اختراع کرده. اوّل که پول را اختراع کرده با سگّه‌هاست تا اخیراً در واقع سگّه‌ی کاغذی است که آن سگّه‌ی کاغذی هم اسمش را اسکناس گذاشته‌اند. خود این رفعِ نیاز بشر است، بشر بدون این نمی‌تواند زندگی کند، مگر برگردد به دوران بربریت، به دوران قبل از این زندگی معمولی‌اش. خود این باز یک نیازهایی ایجاد کرده و آن این است که اگر زیاد باشد، زیادتر از یک روزش باشد، چه کارش کند؟ باز باید رفعِ این نیاز را بکند که بانک‌ها از این حیث به جامعه کمک کردند. خود بانک هم یک کشفی است. قدیم اصلاً بانک نبود و امروز بانک در زندگی‌های جامعه‌ی بشری یک نقش عمده‌ای دارد. ما دیدیم، زیارت بیدخت رفتید، در آنجا چند شعبه‌ی بانک هست. یک شعبه‌ی بانک ملت است که آقای رئیسِ آن بانک، امروز اینجا مهمان ما هستند.

الان تمام جریانات جامعه، نازها، نیازها، کارها، چنان به هم گره خورده که به هر جا دست بزنند، هر جا را تکان بدهند،

همه جاها تکان می خورد. البته این تکان ها اگر روی یک منطقی باشد، منطبق با آن منطق باشد، برای بشر پیشرفت است و همین وقایع جهان را تجربه می گیرد و از روی همین ها راه را پیدا می کند.

اینکه خدا فرمود: **عَلَّمَهُ الْبَيَانَ**^۱، تمام اینها نعماتی است که خداوند داده و خودش هم فرموده: **وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**^۲، آنچه خواستید به شما دادیم. نه آنچه خواستید، شب، در رختخواب فکر می کنید که خوب است گوشه ی آسمان سوراخ بشود، برای من یک مقداری پول بریزد، نه! «آنچه خواستید» یعنی بر طبق طبیعت من، طبیعتی که من در شما ایجاد کرده ام.

برای همین که خداوند این را آفریده باید شکر کنیم، به نعمت خداوند شکرگزار باشیم. یکی از نعمات عمده هم دیدار مؤمنین و دوستی، همبستگی مؤمنین با هم است. **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا**^۳، بعد می گوید به یاد بیاورید شما آدم هایی بودید که همه تان با هم اختلاف داشتید، بر لبه ی کوره ی آتش قرار داشتید، ما بیدارتان کردیم. خدا می گوید: ما بیدارتان کردیم. **وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا**^۴، این نعمت است. **إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً**، شما با هم مرتب دشمنی می کردید، **فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا**، ما

۱. سوره الرحمن، آیه ۴.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

یک کاری کردیم که با هم برادر شدید. تمام اینها قرائنی است برای اینکه ما بدانیم چه چیزهایی نعمت خداست و خدا به ما داده، قدرش را بدانیم و چه چیزهایی مورد غضب خداست که ما را از آنها دور کرده، وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، بر لبه‌ی کوره‌ی آتش بودید ما بیدارتان کردیم.

بنابراین آنچه که مؤمنین را از هم دور می‌کند، مورد مهر خدا نیست. حتی در خانواده‌ها مثلاً خیلی‌ها من دیدم چیزهایی می‌نویسند. پدر می‌خواهد اقوام و دوستانش را هم داشته باشد، همسرش نمی‌گذارد. (غیر از مواردی که بهانه می‌آورند)، در این مورد این گناهکار است و حال آنکه آن نعمتی که قرار است خدا بدهد، وقتی بدهد به هر دو است یا بالعکس. در زن‌ها دیدیم، بعضی زن‌ها می‌گویند شوهرمان نمی‌گذارد مجلس بیاایم. من به آنها می‌گویم: از شوهرتان خواهش کنید، یکی، دو بار بیاید، ببیند. مجلس یک چیز معمولی است، مجلس فسق و فجور نیست، مجلسی است که هم را ببینند، دیدار کنند و یک قدری هم صحبت خدا و اینها است. تمام اینها موجباتی است که ما بهشت را از جهنم و نعمت را از نعمت بشناسیم. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که اول بشناسیم و بعد برحسب این شناخت الهی، عمل کنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

اینکه در دستوراتی که می دهند، دستوراتی که در تلقین ذکر و فکر داده شده، می گویند که تمام حواستان به این باشد و متوجه این باشید؛ اولاً این یک کار ساده‌ای نیست که بگویید من نمی توانم، پس چه کار کنم؟ هیچکس نمی تواند، یک کار تدریجی است. هر امری، هر کاری و عادتی برای اینکه انسان بتواند بکند اول در فکرش می افتد و با فکر تشخیص می دهد که این کار خوب است و باید بکند. وقتی این «باید بکند» در ذهنش ماند و محکم شد آنوقت تدریجاً عادت می کند که همیشه در آن فکر باشد، به شرط اینکه عمل بکند. اینکه در همه جا در آیات و در دعاها و حتی در سایر ادیان الهی هم همینطور است، می گوید: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۲، کسانی که ایمان آوردند، ایمان دارند عملشان هم صالح است. الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ به خدا معتقد باشید ولی نمازهایتان را هم مرتب بخوانید، نه اینکه بگویید ما به خدا معتقدیم و در راه خدا فداکار هم هستیم، پس دیگر نماز چیست؟ نه! این اعمال، علامت این است که ایمان دارید. شما اگر کسی را دوست داشته باشید و بدانید که او هم شما را دوست دارد، می گوید

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۲۵ / سوره آل عمران، آیه ۵۷ / سوره نساء، آیه ۵۷ و ...

هر روز صبح که می‌روی اداره یا سر کار، اوّل یک سری به من بزن. شما حتماً این کار را می‌کنید یعنی آن کار را مقدّم بر هر کار دیگری می‌دانید. می‌گویید امروز صبح باید بروم آنجا. هر روز اگر کسی بپرسد، می‌گویید امروز صبح باید بروم آنجا. ذکر و فکر هم همینطور است یعنی آن «الَّذِينَ آمَنُوا» است برای اینکه ایمان زیادتر شود باید عمل را زیادتر و صالح‌تر کنیم و برای اینکه عملتان صالح‌تر و بهتر شود باید ایمانتان را زیادتر کنید. این دو تا به هم مربوط است، این دو تا به هم بسته است. بنابراین توقّع اینکه به محض اینکه درویش شدید دیگر همه‌ی بندها و بارها از رویتان برداشته بشود و هر چه دلتان خواست انجام دهید، نه! بله، بندها برداشته می‌شود برای اینکه می‌گوید:

کیست مولی آنکه آزادت کند

بند رقیّت ز پایت وا کند

هست ولی آزادی نفستان را، آزادی اراده است. خیلی‌ها می‌گویند که ما نمی‌توانیم ذکرمان، فکرمان را همیشه بگوییم. بله، باید مقاومت کنید، در مقاومت هم مثال‌هایی هست، در زندگی معمولی‌تان هم باید همینطور باشید. داستان‌هایی راجع به مقاومت گفته‌اند، اوّلش یکی، دو سال پیش نوشتند در کنکور دانشگاه‌هایی که در لندن می‌دهند، یک خانمی که حالا شصت،

هفتاد ساله است، پنجاه بار شرکت کرده و در پنجاه و یکمی اصلاً از او امتحان نکردند، به افتخارش مجسمه‌ای درست کردند و به او اجازه دادند که در دانشگاه شرکت کند، حالا از کنکور نمی‌ترسد. اما حالا خیلی از فقرا هم می‌بینم که در کنکور شرکت کردند، ای وای! ای داد! نمی‌دانم چنین است. الان اگر من رد بشوم، دیگر زمین به آسمان می‌چسبد، نه! اصلاً از اولش بیخود شرکت کردی، اول کار عاقلانه باید کرد بعد استقامت. کار عاقلانه باید کرد و احیاناً در شکستی که ممکن است باشد، ناامید نباید شد، آنقدر باید در هر کاری تکرار کرد تا موفق شود. در هر کاری تا تکرار نکند، پشتکار نداشته باشد، فایده‌ای ندارد.

یکی هم که آن داستان مصاحبه‌هایی که با این اشخاص می‌کنند البته غیر از مصاحبه‌های امروزی است برای اینکه امروز همه‌اش دروغ است، همه چی دروغ است ولی قدیم نه، اینطور نبود. امیرتیمور گورکانی یک آدم مشهوری بود، درست است که آدمی شقی بود، خونریز بود، همه‌ی اینها بود ولی یک شخصیتی بود که از بچه‌گدایی به سلطنت رسید. ما می‌خواهیم ببینیم این چطوری شد؟ خودش می‌گوید بعد از آنکه در یک جنگی شکست خوردم و در خرابه‌ای نشسته بودم همه‌ی قشون من یا کشته شده بودند و یا متفرق شده بودند، تک و تنها بودم. نگاه می‌کردم، دیدم

مورچه‌ای یک طعمه‌ی بزرگی گرفته بود از دیوار رفت بالا که برود آن طرف. به نزدیک بالای دیوار که رسید این طعمه افتاد. برگشت و دوباره این را برداشت و برد، باز هم طعمه افتاد. شصت بار تکرار کرد تا بالاخره رفت آن طرف. یاد گرفتم که در همه‌ی امور باید اینطوری بود. حتی در امور معنوی، پیغمبر چقدر صدمه دیدند، چقدر از اقوام طرد شدند، بعضی‌ها هم نسبت‌هایی می‌دادند که می‌گفتند حرف زائد می‌زنی. رفتند به یک روستایی نزدیک مگه، بچه‌ها ریختند و سنگ به ایشان می‌زدند، بیرونشان کردند. همه‌ی اینها را دیدند ولی پیغمبری که اولش هیچکس او را نمی‌شناخت و او هیچکس را جز خدا نمی‌شناخت، چون امر الهی بود پشتکار داشت.

حالا هم وقتی که ذکر و فکرتان برایتان مشکل است، از دو طرف باید به آن کمک کنید. یکی اینکه عملتان را صالح انجام بدهید، دقیقاً بدانید چه کاری خوب است و چه کاری بد؟ تندی و ترشرویی با همه‌ی مردم بد است، البته برای زن‌ها یک وضع خاصی دارد که قرآن در مورد وظیفه‌ی زنان پیغمبر گفته: *فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ*^۱، ولی رعایت اعتدال است. یکی عملتان را صالح کنید و یکی هم اینکه پشتکار داشته

باشید. حالا دیگر این را باید خودتان فکر کنید که عمل صالح چیست. هر کاری می‌کنید به یاد خدا باشد و به خاطر خدا. نه به یاد خدا که فقط بگویید بسم‌الله بعد آدم بکشید، نه! مثل مردم دنیای امروز. به دل واقعاً همیشه به یاد خدا باشید.

نماز که می‌خوانید خیلی باطمینان و آرامش، معنای آن را بفهمید. نه اینکه نماز را فقط برای این بخوانید که بگویند نماز می‌خوانید، نه! اینها را انجام بدهید و تکرار کنید، پشتکار داشته باشید، خداوند به شما این توفیق را خواهد داد، ان‌شاءالله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

درباره‌ی خلقت آدم و حوّا در بیشتر جاهای قرآن اشاره شده است. هر ملّتی، هر تمدنی، هر مذهبی راجع به این یک‌طور صحبت کرده. البتّه مذهب بی‌مذهبی یعنی فقط از فکر بشر آمده، نظریّات علمی که در تکامل تدریجی مان معتقد است، البتّه یک کتاب جالبی هست که اخیراً چاپ نشده از همان قدیم بوده، *خلقت انسان* که از یک نفر مذهبی که دانشمند زیست‌شناس هم بوده، نوشته شده. به نحو خوبی تلفیق کرده، نظریّه‌ی جالبی گفته که اگر کتاب آن را پیدا کردید خواهید دید، کتابخانه‌ی صالح هم دارد. به یک نحوی از خلقت دو نفر، زن و مرد ذکر کرده است یعنی تکامل خلقت را به اینجا رساندند که خلقت از این دو نفر اضافه می‌شود. البتّه این وضعی است که بشر هر روز در حیوانات دیگر می‌بیند. می‌بیند که در همه‌ی حیوانات اینطوری است، بشر هم اینطوری است حالا منتها ما، در حیوانات، فرق ظاهری بین این چیزها نمی‌بینیم و تعجّب می‌کنیم که این دو تا که آفریده، زوجینی که آفریده، در حیوانات که همه مثل هم هستند، فرق چندانی ندارند. چرا؟ خلقت خداوند چطور شده که این بشر را اختلاف ظاهری شکل زن و مرد را ذکر کرده. البتّه این اختلاف به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، سوّم ذیقعدّه ۱۴۳۵ ه. ق، مطابق با ۱۳۹۳/۶/۸ ه. ش.

نظریه‌ی تکامل برمی‌گردد که می‌گویند انسان هم تا بسنی که دو تا تلقی نشدند، هر دو مثل هم هستند. بچه‌ی کوچک دختر و پسر، خیلی فرقی ندارد. ما به آنها فرق می‌دهیم یعنی لباس متفاوت به آنها قائلیم و می‌دهیم. این خلقت را زیست‌شناسان حتی مثال می‌زنند که چرا اینطوری می‌شود؟

در ادیان ابراهیمی یعنی الهی که اسلام باشد و مسیحیت و یهودیت، اینها می‌گویند خدا اول مرد را برای خودش آفرید برای اینکه کارمند خودش باشد، یک باغی درست کرد، به این مرد گفت که این باغ را نگهداری کن. بعداً خودش نگاه کرد از خستگی مرد و از اینکه تنه‌است، متأثر شد. (ما که می‌گوییم تأثر در خدا راه ندارد) و مثل خودش را آفرید که به هم انس پیدا کنند. در این خلقت معلوم می‌شود که هدف خداوند این خلقت نبوده. هدف خداوند این بوده که خودش باغبانش یک نفر که خسته هم نشود، موجبات راحتی باغبانش را هم فراهم کرده که این باغبان، باغ را نگاه دارد. شاید از همین جا استنباط شده که در تمام این ادیان ابراهیمی، مسائل دینی به مردها سپرده شده یعنی خداوند زن را هم مثل مرد آفریده، منتها زن را فقط برای این خلق کرده که برای باغبان در واقع باشد. بعد برای همان باغبان هم فکر کرده. از اینجا این استنباطات شده است که زن و مرد هر دو مورد توجه الهی هستند،

به یک صورت یعنی با هم متفاوت نیستند. بعد خداوند شاید نخواسته که این باغبانی که درست کرده هر روز بیاید مزاحمش بشود، کسی را آفرید که با هم صحبت کنند و در این وظیفه برای اینکه همسر این راحت باشد که این را ناراحت نکند، از خود زن زحمت‌کشی نمی‌خواهد. زحمت‌ها را به عهده‌ی مرد گذاشته منتها زن باید توجّه کند که مرد راحت باشد. چون خداوند زحمتی برای زن نیافریده، مرد باید زحمات را تحمّل کند و به اصطلاح زن در این وسط راحت باشد که بتواند وظیفه‌ی باغبانی و وظیفه‌ی نوکری‌اش را به اصطلاح انجام بدهد ولی به تدریج به هر دو یکنواخت توجّه کرده ولی بارهایی را که به پشت مرد بود، آن را تقسیم نکرده. باری برای زن نیافریده، به این جهت است که در فقه هم می‌بینیم که تمام زحماتِ زندگی به عهده‌ی مرد است زن حتّی می‌تواند برای بچه که شیر می‌دهد، بگوید که من بچه را شیر نمی‌دهم مگر مزد به من بدهی. البتّه بعد که تربیت اخلاقی پیش آمد، این چیزها عوض شد ولی می‌تواند این کار را بکند. می‌تواند بنشیند بگوید من نشستم، برو از جنگل یک خرده میوه بکن بیاور، بخوریم. تمام این زحمات به عهده‌ی مرد گذاشته شده، در عوض مرد را هم وادار به یک مزاحمت‌هایی و یک گذشت‌هایی کرده که زن رضایت داشته باشد.

البته در احکام فقهی می‌بینید تمام زحمات به عهده‌ی مرد است منتها در جریان اجتماع، بشر مرتب تغییر کرده جلو رفته و در جریان اجتماع کم‌کم در آن دوران وحشی‌گری که به اصطلاح زور در جامعه معتبر بود، مرد همه‌ی زورها را به خودش اختصاص داده و تمام حقوقی را که زن دارد. البته این بحران فعلی مال این است که کم‌کم خداوند یک کاری کرده که هم مرد بفهمد، هم زن بفهمد و بخواهند برگردند به فطرت و به طبیعت. در این صورت نه مرد راضی شده در جوامع و هم زن زورگو شده، به جبران اینکه تا مدتی زورشنو بوده ولی ما اگر مسلک صلح و سلامت داشته باشیم، اول بار این صلح و سلامت در بین خود بشر باید باشد یعنی بین مرد و زن، بین والدین و فرزندان. این را آنوقت خداوند توسعه داده و حتی در اسلام رعایت همسایه را هم عنوان کرده یعنی فرموده است ما که در این جامعه زندگی می‌کنیم، این شهر نه تنها مرهون من است، مرهون آن همسایه‌مان هم هست. این تکاملی است که خداوند برای نسل بشر در نظر گرفته است. ما اگر در مسیر این تکامل باشیم و با صلح و سلامت هم زندگی کنیم، زندگی‌مان خیلی راحت‌تر و بهتر می‌شود، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

ما از قدیم در دبستان یک شعر می‌خواندیم:

دادند دو گوش و یک دهانت ز آغاز

یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

حالا اینجا [در جلسه پزشکان] متأسفانه من همه‌اش به جای اینکه به شما یکی بگویم، دو می‌گویم و یکی بیش نمی‌شنوم.

در عرف مردم، عوام می‌گویند اگر مدتی قبل (مرد را می‌گویند، حالا زن را نمی‌گویند) مرد زیاد پسته بخورد، پسر می‌آورد. و اما یک چیزی هم هست که خود این مسأله طبّی است ولی من از نظر فقهی بگویم، که آیا اصلاً صحیح هست یک پدری یا مادری پسر بخواهد یا دختر بخواهد؟ این دخالت در کار خدا، تصمیم خدا نیست؟ اگر نیست که بگویید ولی ظاهراً آدم می‌بیند نیست، یک وقتی که زن‌ها کم بودند همه دختر می‌آوردند، (این امتحان شده) و بالعکس جایی که زن‌ها زیاد بودند همه پسر می‌آوردند. خود جامعه مثل اینکه این کار را می‌کند البته ما می‌گوییم «جامعه» ولی «اراده‌ی الهی» است. تغییر این اراده‌ی الهی، اگر به دست ما ممکن باشد، صحیح است یا نه؟ و آیا به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۸ ه. ش.
(جلسه پزشکان)

زحمت آن می‌ارزد یا نه؟ چون متأسفانه خواستنِ بچه یک امر شخصی شده. به خصوص خیلی از خانم‌ها به من می‌نویسند که مثلاً فرزند ندارم، فرزند می‌خواهم. من این تعبیر که تعبیر طبّی نیست ولی تعبیر خودم است، این فکر را می‌کنم و می‌پرسم که اوّل ازدواج جلوگیری می‌کردید؟ گفت: بله، گفتم: این کارِ شما، حالا جواب خداست. خدا می‌گوید آنوقتی که من گفتم که با هم باشید، با هم ازدواج کنید به شما گفتم: تَنَاصَلُوا تَنَاصَلُوا تَكْتُرُوا، گوش ندادید حالا من به حرف شما گوش نمی‌دهم. این البته یک چیز طبّی نیست ولی در من به تجربه ثابت شده یعنی از سؤالاتی که می‌کنند. اینها را هم حالا ان‌شاءالله دفعه‌ی دیگر مطرح کنید، شما هم جواب این سؤالاتِ من را توجّه کنید. دیدم، یک مقداری خواندم ولی بیشتر آنچه که در اینجا می‌نویسند تاریخچه است یعنی اصطلاحِ حالا آناتومی است ولی چطور می‌شود که اینطوری می‌شود که آن برمی‌گردد به یک جنبه‌ی روحی.

جوابی که من خواندم یک فیلسوف بدبینی هم داریم ولی در اینجا اثری از بدبینی او دیده نمی‌شود، شوپنهاور. شوپنهاور آلمانی اما اینها هر کدام یک چیزی دارند به خیال خودشان البته آن عشقی که خودشان می‌دانند عشق، تحلیل می‌کنند. در عشق شوپنهاور می‌گوید که بدن هر نقصی که دارد مثلاً یک بدن می‌بیند

که یک بدن دیدش ضعیف است یک بدن گوشش ضعیف است یک بدن چنین است همه‌ی اینها را مثل اینکه گزارش می‌دهد به چشم یا به بالا گزارش می‌دهد، هم مرد و هم زن. وقتی مردی و زنی از روی کشش واقعی که یعنی به قول او عشق باشد، ازدواج کنند نتیجه‌ی آن ازدواج‌شان این است که هیچ این نواقص را ندارند برای اینکه هر کدام که یک نقصی دارند، یکی چشمش ضعیف است، آن یکی که چشمش قوی است می‌پسندد و به این طریق می‌گوید در واقع مردها و زن‌ها محکوم خودشان هستند که چه بخواهند؟ پسر بخواهند یا دختر بخواهند یا چطور بخواهند؟ این حالا یک چیزهایی است که در ذهن منی که به اصطلاح فقط با تجربه است، خلجان می‌کند ولی آقایان کتاب دارید و می‌توانید وارد بشوید ان شاء الله، متشکرم.

در حیوانات می‌بینیم، حیواناتی که خیلی زیاد هستند، خودبه‌خود یک تعادلی ایجاد می‌شود. وقتی آهو، آخر همین چند سال پیش در ایران گفتند تعداد آهوها خیلی زیاد شده تمام محصولات زراعتی در یکی از جزایر همین دریای ارومیه را می‌خورند که دو تا پلنگ گرفتند و آنجا انداختند که این پلنگ‌ها آهوها را بخورند متعادل کنند. آنوقت اگر پلنگ‌ها زیاد شدند گرسنگی می‌آورد به جان خودشان می‌افتند. یک تعادلی همیشه بین عدّه

هست. بشر هم یک جاندار است، این تعادل را می‌بینیم به صورت متفرقه‌ای هست. در دنیای امروز می‌بینیم همه جا جنگ است در جنگ چه کسی کشته می‌شود؟ مردها بیشتر کشته می‌شوند هم مرد، هم زن ولی معمولاً مردها بیشتر کشته می‌شوند، این برای اینکه مردها زیاد شدند. خود جامعه خود به خود یک راهی پیدا کرده. حالا این را البته یک چیزی نیست که از لحاظ طبّی بشود گفت دخالت. ارتباط جامعه‌شناسی اقتصاد با زیست‌شناسی پیدا می‌شود. اینها خیلی برای ماها مشکل است.

در قدیم آزمایشگاه چون نبود، همینطوری دیمی یک حرفی می‌زدند، درست هم در می‌آمد. گفته بود هر چه گم می‌شود جیب من را می‌گردند و اتفاقاً هم پیدا می‌شود. حالا اتفاقاً هر چه هم قدیم‌ها همینطوری دیمی می‌گفتند، درست در می‌آمده. اینجا یک بحثی است که ما، در مورد حیوانات، حیواناتی که اهلی هستند؛ گاو و گوسفند و اینها، نگرانیم از اینکه گاو شیرده می‌خواهیم. می‌خواهیم که گاو ماده بزاید، الان هم همینطوری است. در دهات، در دامداری‌ها میشی که بزّه دارد، با هم معامله می‌کنند. اگر بزّه‌اش ماده باشد بهتر است، قیمتش بیشتر است. برای چه؟ بشر اینطور می‌خواهد و الا قیمتش در نظر خداوند، هر دو مثل هم هستند. در مورد فرزند هم یکی می‌خواهد پسر باشد، یکی

می‌خواهد دختر باشد، تعادل به هم نمی‌خورد ولی ما از لحاظ خودمان اگر فکر کنیم که این تعادل را به هم می‌زند ولو یک لحظه، همان لحظه نباید بکنیم، نباید بخواهیم. و الاً فرضاً هم بخواهیم، این طبیعی هم هست همه می‌خواهند، فرض کنید پیغمبر دل‌شان نمی‌خواست یک پسر داشته باشند؟ یکی هم داشتند، رفت ولی خدا به پیغمبر گفت به تو مربوط نیست، به من مربوط است من گفتم. منظور از آن نظر شخصی، از نظر شخص که آیا کار بدی کرده که چنین خواسته‌ای دارد و انجام داده یا نه؟ ولی برای جامعه هر چه می‌خواهد، خدا خواسته، طبیعت در آن آفریده. همان طبیعتی که این کار را کرده اینجا هم این را آفریده. نگرانی از آن جهت نداریم.

راجع به شادی و غم، در موقع غذا خوردن، قدیم می‌گفتند که با شادی بخورید. در موقع خوردن غذا با شادی بخورید، مهمانی بدهید، این حتی از مستحبات شرعی هم هست که دوستان، اینها را دعوت کنید چند نفر با هم البته اثری که شادی یا غم می‌کند، در ظاهرش نیست. مثلاً یک موسیقی شادی می‌زنند، شادی می‌آورد ولی اگر همان موسیقی را برای یک آفریقایی که فارسی نمی‌داند، بزنند هیچ اثر نمی‌کند. پس این فقط اثر بدنی نیست اگر اثر بدنی بود وقتی که این شادی، این موسیقی با این

تموّجات برای ایرانی، شادی می‌آورد برای همه باید شادی بیاورد و حال آنکه او چون فارسی نمی‌داند، شعر فارسی چون می‌خوانند، توجّه نمی‌کند. یکی هم من این فکر را می‌کنم که ما انسان‌ها تا جوانیم و تا بچه‌ایم همه‌اش شادی می‌کنیم، بیشتر متمایل به شادی هستیم، از غم فرار می‌کنیم. سلول‌ها هم همین‌طور هستند، سلول‌های بدن ما هم بالاخره پیر می‌شوند، هر سلولی بعد از یک مدّتی پیر می‌شود، بعضی‌ها می‌میرند بعضی‌ها نه، با خود شخص هستند. آنها وقتی شادی ببینند به تحرّک وادار می‌شوند و خود آن تحرّک، شادی است این هم به هر جهت مبحثی است. خیلی مباحث هست که من امیدوارم از آقایان یاد بگیرم یا لااقل یک تلنگری به فکرها زده بشود که یک چنین مسائلی هست، روی آن فکر کنند.

تفاوت آن این است که با مواد مخدّر می‌شود شادی و تحرّک ایجاد کرد ولی این شادی و تحرّکی است که مثل اینکه از پایین می‌رود به بالا، بدن می‌خواهد در روح اثر کند. به محض آنکه تمام شد، از بین می‌رود ولی شادی‌ای که از بالا اثر کند یعنی شادی در روح، جسم را به حرکت بیاورد، دوامش بیشتر است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

مولوی در مثنوی تشبیه می‌کند، کسی که خار به پایش خورده یا کسی که از روزگار گله دارد می‌گوید:

چون کسی را خار در پایش خلد^۲

پای خود را بر سر زانو نهد

و ز سر سوزن همی جوید سرش

و ر نیابد می‌کند بال ب تَرش^۳

خار در پا شد چنین دشوار یاب

خار در دل چون بود؟ واگو جواب

خارِ در دل یک چیزی است که می‌شود گفت همانطوری که

خارِ در پا موجب می‌شود که نتوانیم راه برویم، راه رفتن

که وظیفه‌ی پاست، وقتی خار به آن بخورد نمی‌تواند به وظیفه‌اش

رفتار کند، حالا خار در دل هم اگر به این حساب بگوییم، اموری

است که جلوی وظیفه‌ی الهی، جلوی وظیفه‌ی واقعی آدم را

می‌گیرد. مثلاً دزدی به رفیقش قول می‌دهد، می‌گوید امشب

می‌آیم، منتظر باش می‌آیم با هم برویم. بعد نمی‌کند. یکی می‌آید

جلوی او را می‌گیرد. این آن خارِ در دل نیست اگر بگوییم خارِ در

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۹/۶/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. خار به پایش برود.

۳. به آن زبان می‌زند.

دل است این از آدمیت بیرون رفته .

در وقایع صدر اسلام یک وقایعی هست که برای همه‌ی چیزها می‌تواند مثال باشد و در امت پیغمبر، همه‌ی آن وقایعی که در صدر اسلام بوده، واقع می‌شود و می‌بینیم .

پیغمبر رفتند به آن طائف، (طائف بیلاقِ خیلی خوش آب و هوایی است که الان هم اقامت دائمی و واقعی امرای سعودی در آنجاست، فقط موقع کارهای تشریفاتی و اینها به مدینه می‌آیند و مدینه اسماً پایتخت آنجاست.) حضرت می‌خواست رسالت خودش و شکستن بت‌ها را به مردم اعلام کند، دستور بدهد، نگذاشتند. اینها یک خاری بر دل پیغمبر بود. یا بازاری داشتند به نام بازار عکاظ، سالی یک بار از هر منطقه یا نقطه‌ی مملکت محصولات‌شان را می‌آوردند و به مردم عرضه می‌کردند. بازار عکاظ خیلی مشهور بود، از همه جای دنیا هم می‌آمدند پیغمبر هم در آنجا صحبت می‌کرد یعنی همه آزاد بودند. جلوی پیغمبر را در همانجا از دوراه می‌گرفتند: یکی خود پیغمبر را نمی‌گذاشتند و یکی اینکه کسانی می‌رفتند به همه‌ی جاده‌های ورودی به مکه که هر قافله‌ای می‌آمد، کسانی که می‌آمدند آنها را نگه می‌داشتند، می‌گفتند: یک کسی (العیاذ بالله دیوانه‌ای) هست که یک حرف‌های خیلی دیوانه‌وار می‌زند، گول او را نخورید کاری هم

نداشته باشید. منظورشان پیغمبر بود ولی با همه‌ی اینها هر کاری که کردند که اسلام را در نطفه خفه کنند، نشد یعنی قرار نبود بشود. خداوندی که اسلام را مقرر کرد، در سرنوشت آن ننوشته بود که خفه کنند. در سرنوشت آن نوشته بود، همین که ما الان هستیم، این سرنوشت آن بود ولی پیغمبر را رنج دادند، به نحوی که پیغمبر در اواخر عمر فرمود: هیچ پیغمبری به اندازه‌ی من رنج نبرده البته این به عنوان تنبیه مسلمین بود که بدانید. تنبیه یعنی بیداری، بیداری مسلمین بود ولی با همه‌ی اینها از آن بحران نجات پیدا کرد، خداوند نجاتش داد. منتظر بحران ما بود، حالا آمده رسیده به بحران ما. این اسلام امروز چیست؟ یک اسلامی است که مرتباً آدم می‌کشد، می‌گویند این اسلام است! هر جا از اینها کاری می‌کنند، به نام اسلام است. به همین حساب شما بگیرید، در همه‌ی کشورهای اسلامی هم همینطوری است. هر کاری می‌کنند به نام اسلام است، هر حکومت و سلطنتی هم که می‌کنند به نام اسلام است، می‌گویند اسلام اینطور است.

در این وسط عرفا یا به قول اینها صوفی‌ها حساب‌شان را از اینها جدا کردند. از اوّل گفتند ما، در این سیاستی که شما می‌گویید، دخالت نمی‌کنیم. برای اینکه اسلام نشان داده بشود و بدانند یک چنین چیزی هست. خود پیغمبر مدیریت این را به

گردن داشت یعنی پیغمبر جنگ نکرد، حزبی درست نکرد که با آن حزب پیروز بشود ولی مع ذلک همه‌ی مدینه مسلمان شدند.

در مدینه دو تا قبیله بودند که با هم خیلی بد بودند شاید از صد سال، دویست سال قبل با هم سابقه‌ی دشمنی داشتند. اینها خودشان از این دعوا به تنگ آمده بودند و همیشه با هم سر جنگ داشتند. شنیدند که پیغمبر منادی صلح است. محرمانه خدمت پیغمبر آمدند، شب دوازده نفر آمدند، بیعت کردند به اسلام، نه بیعت کردند به حکومت. بیعت کردند به اسلام یعنی با همان شرایط و از پیغمبر خواهش کردند که به مدینه بیاید و این اختلاف را رسیدگی و حکومت کند، پیغمبر هم آمدند. آن اوایل اصلاً کاری به اداره‌ی شهر نداشتند ولی کشانده شدند برای اینکه هر کسی مطلبی داشت، می‌آمد می‌پرسید. قهراً پیغمبر همه‌کاره شده بود ولی از اوّل برای چه آمده بود؟ از اوّل آمده بود که صلح بین اینها برقرار کند. پس این صلح قدم اوّل اسلام است، نه جنگ و حال آنکه ما به نام اسلام جنگ می‌کنیم و همدیگر را می‌کشیم در حالی که چنان از این حیث سختگیری شده که حتّی به پیغمبر خبر دادند که در فلان جنگ فرماندهی لشکر ما یک نفری را که شهادتین گفته بود یعنی مسلمان بود، کشت. پیغمبر خیلی ناراحت شدند. او را صدا زدند گفتند تو کسی را که شهادتین گفت، در جنگ

کشتی؟ گفت: بله ولی قصه‌ی آن چنین است که من همه جا را فتح کردم، آمدم جلو به نزدیک این که رسیدم، می‌خواستم شمشیر بزنم و سرش را از تن جدا کنم، آنوقت شهادتین گفت. معلوم است که آنوقت از روی ترس و ناراحتی گفته، مسلمان نشده بود. البته حضرت او را بخشیدند ولی فرمودند: هر کسی شهادتین گفت مسلمان حساب می‌شود و نباید او را بکشید. اما به فاصله‌ی خیلی کوتاهی از این جریان یعنی در زمان خلافت علی علیه السلام، آن اول، خوارج پیدا شدند که می‌پرسیدند: به نظر تو علی درست کار کرد یا بد کار کرد؟ اگر می‌گفت علی بد کار کرد، ولش می‌کردند. اگر می‌گفت علی درست بود، گردن او را می‌زدند. این به فاصله‌ی خیلی کوتاه، ده، بیست، سی سال یک چنین چیزی شد، حالا ما هم همین کار را کردیم. مردم ما، مسلمانان این دوره همینطور برگردانندیم.

به قول آن شخص می‌گفت: اسلام مثل یک پوستینی شده که از آن طرف بپوشند. پشمالو و...! شیعیان علی را که اصل اسلام هستند، گفتند رافضی یعنی از دین خارج شدند. کم کم در طی تاریخ فهمیدند که اینها رافضی نیستند، از دین خارج نشدند، اینها هم دین دارند. هنوز این تمام نشده بود، در خود اینهایی که آنها رافضی می‌گفتند، یک عده‌ای گفتند این صوفی‌ها نجس هستند،

صوفی‌ها کافرند. همینطور خودمان، خودمان را می‌خوریم. همینطور کوچکترش، در اجتماعات کوچکتر هست. ما خیلی باید مراقبت کنیم از کنار این آتش‌ها، از کنار این بحران‌ها رد بشویم به نحوی که دامن خودمان به این آتش نگیرد، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

خداوند وقتی به فرشتگان گفت: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲**، من در روی زمین برای خودم یک وکیل، یک خلیفه تعیین می‌کنم. وقتی این خلیفه را آفریدم براو سجده کنید یعنی به آنها گفت که این خلیفه، غیر از آنها‌ی دیگر است، این مخلوق خلیفه‌ی من است، باید به او احترام کنید. فرشتگان هم البته تا اجازه نباشد حرفی نمی‌زنند، فرشتگان گفتند چرا می‌خواهی چنین چیزی بیافرینی که این بلند شود آدم کشی کند؟ در زمین فساد کند؟ زمین را خراب کند! (نمی‌دانم اینها از کجا علم غیبی داشتند که چنین چیزهایی بگویند؟!) ما که هستیم، سجده می‌کنیم به خودت سجده می‌کنیم خدا گفت نه، **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، من یک چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. معلوم می‌شود فرشتگان قبلاً خبر نداشتند که خدا چیزهایی می‌داند که آنها نمی‌دانند. خیال می‌کردند که خودشان همه چیز را می‌دانند، بعد معلوم شد نه.

خدا این بشر را که آفرید یک فطرت خداجویی در او گذاشت، در مقابل اینکه گفته بودند این فرشتگان که خدایا! این در روی زمین فساد می‌کند، ظلم می‌کند، چنین می‌کند، خداوند این فطرت خداجویی را در او آفرید که از همین طریق به کلی گمراه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۱۲ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

نشود، از بین نرود.

این است که خیلی از این کسانی که ظاهراً در زندگی شان خدانشناس هستند، نزدیک‌های مرگ می‌بینید فرق کردند. چند نفری که من یادم است، اینطوری هستند، در آن موقع فرق کردند. این نشان می‌دهد که ما برای اینکه برسیم، خودمان باید برسیم. نه پدرمان یا مادرمان یا قوم و خویش مان دستمان را بگیرد بیاورد، فقط و فقط خودمان باید پیدا کنیم. این است که خیلی‌ها می‌آیند مثلاً می‌گویند: آقا! فرزندم پسرم چنین است، چنان است، خیلی علاقه مند درویشی است، من یکی، دو بارش را گفتم: به تو چه؟ ولش کن. برای اینکه اثر کند، حالا جهتش را دارم، می‌گویم به این جهت است که خداوند گفته: خودش بیاید. بنابراین بچه مثلاً نامه‌ای به من نوشته که فرزندِ نمی‌دانم چند سالم نزدیکِ بلوغ است شاید هم بالغ بود که درباره‌ی خود بلوغ از نظر فقهی خیلی حرف می‌زنند، از لحاظ عرفانی هم من یک وقتی مجال بشود خواهم گفت و می‌گوید این مشرف بشود و فلان و اینها. من جواب نمی‌دهم. ببینید جواب ندادن هم، خودش یک جواب است. من جواب نمی‌دهم. وقتی جواب ندادم اگر خیلی عصبانی باشند و از اوّل هم در طاقچه بالا نشسته باشند، از من بدشان می‌آید، اگر نه یک خرده فکر کنند می‌گویند: راستی به من چه؟

اینقدر در تاریخ هستند پدران و مادران خوبی که فرزندشان آدم ناجوری درآمده. از خود همین داستان فرزندان مسلم که خیلی روضه‌خوان‌ها می‌گویند. مادر و پدر اینها را راه دادند، پناه دادند، جایی هم نداشتند، در چاه آبی که داشتند، آنها را آنجا یک جایی کردند. پسرشان رفت گفت اینجا هستند، بیاید اینجا.

یا یکی از مسلمان‌ها، از جوان‌ها خیلی هم فداکار و علاقه‌مند به پیغمبر بود، آمد خدمت پیغمبر گفت که، البته این داستان‌ها را شنیدید ولی نگفتند که چرا این داستان را برای ما گفتند؟ هزار نتیجه از آن می‌گیرند. پدرش یک خطایی کرد که پسر آمد خدمت پیغمبر و اولاً تقاضا کرد و بعد هم گفت: یا رسول الله! اگر این حکمش اعدام است که باید اعدامش کنند، بگوئید من خودم بکنم برای اینکه هر کس دیگری که بکند، من کینه‌اش به دلم می‌آید و بد است که کینه‌ی یک مسلمان به دل من بیاید ولو حق به جانب باشد. پیغمبر اینجا نگفتند ولی شاید حضرت از خلوص این خوشحال شدند، فرمودند: نه اعدام نمی‌شود. این خلوص نیت است.

حالا این بچه‌ای یا جوانی که می‌نویسد: من خیلی دوست دارم، خوشحالم که در درویش‌ها باشم، درویش بشوم. این کورسویی است که از دور می‌بیند به این کورسو نمی‌شود گفت:

چراغ دارد و روشن است، راه بیفتیم. یک گودال است می‌افتی در آن، نه! باید همینطور کم کم برود تا آن نور چراغ بیشتر به او برسد و بتواند راه برود. باید به او گفت بیا ولی شرطش این است که بگویند بیا ولی شرط آمدن در اینجا و در این مجلس این است که وضو بگیری بیایی، یک کار ساده‌ای. وضو گرفت آمد، بعد دفعه‌ی دیگر بگویند: شرطش این است که مثلاً یک دعایی یا یک چیزی، شرط‌های دیگری تا تدریجاً فهم او بالا برود. تدریجاً فهم او بالا برود و بفهمد خدا چه هست؟ بعد می‌بیند که این درویش‌ها که خدا را می‌شناسند، اسم خدا را می‌برند، البته خیلی حقّه باز هم ممکن است در آن باشد ولی آن یکی هم خدا را می‌شناسد، شب بلند می‌شود نماز شب می‌خواند، چه می‌کند. اینها دو تا خدا هستند؟! می‌گویند نه بابا! خدا که یکی است. می‌گوید اگر دو تا خدا نیستند، یکی هستند، چرا او با این بد است؟ بنابراین اگر در یک جامعه‌ی مسلمانی، این یکی با آن یکی بد باشد جامعه‌ی مسلمانی نیست، مسلمانی واقعی. و الا تا روز قیامت هم آن جامعه‌ی مسلمانی واقعی فراهم نمی‌شود، جامعه‌ی بشری. تازه این آمد یک خرده جلو رفت و اینها می‌بیند یک وسوسه‌هایی هست. می‌گوید من اگر درویشم، آن یکی که آن کارها را می‌کند، او هم مگر درویش است؟ پس این درویشی یا از بیخ غلط است یا

درویشی او غلط است. اینجا می‌فهمد که یک شیطانی هم هست، این شیطان هم به جان همه می‌افتد. در فیلم‌ها ببینید لاشخور می‌آید لاشه‌های چاق، چرب و چله به‌قولی، اینها را نگاه می‌کند. همه چیزها لاش است ولی شیطان هم همینطور است. شیطان دلش می‌خواهد حضرت ابراهیم علیه‌السلام را گول بزند، اگر یک ابراهیم را گول بزند، به صد تا مثل من و شما می‌ارزد بنابراین هیچکس حتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام از شیطان در امان نیستند، باید فهماند شیطان چیست؟ کم کم می‌فهمد که شیطان چیست؟ «می‌فهمد» که البته در کتاب‌ها خوانده، اینها نه! «می‌فهمد» یعنی احساس می‌کند که یک شیطانی با این خصوصیات هست. آنوقت می‌گوید خودت را از وسوسه‌های شیطان نگه‌دار. وسوسه هم بعد می‌فهمد که چیست؟ دیدید مثلاً لاشخورها یک چنگالی دارند. یک چنگی که می‌اندازند بعد که کم کم آن را گرفت یک چنگِ دیگر می‌اندازند. وسوسه هم اینطوری است. اگر از یک وسوسه‌ی کوچکِ اولیه دوری نکردید وسوسه‌ها همینطور می‌آید ادامه پیدا می‌کند. به این طریق تکامل یک انسان واقعی به دست می‌آید.

زائد بر این مسیر تکامل، چیزی بار فرزندان تان نکنید، کمتر از آن را هم، گوش بدهید، ببینید او چه می‌گوید؟ با او همراه باشید. یعنی از فرزندتان مثلاً پرسید: خدا چیست؟ چطوری است؟ با هم

بنشینید صحبت کنید. سطح تان را پایین بیاورید به سطحی که او هست. بعد دستش را بگیرید با هم بروید بالا. اینها مجموعه چیزهایی است که از بعضی سؤالاتی که به من می‌رسد در ذهنم پیدا می‌شود که بگویم، گاهی هم خیلی چیزها هست که یادم می‌رود این دیگران شاء الله تقصیر من نیست.

یک مسأله هم هست که مثلاً در شرح حال عرفای بزرگ که می‌خوانید، می‌بینید فلان عارف مثلاً شیخ احمد غزالی که از اقطاب هم بوده یا شاگردان او عین القضاة همدانی یا خیلی‌ها نسبت به شیطان یک طوری بودند که احترامش می‌کردند. بنابه استدلالی که آنها می‌گویند، اگر آن حال را حس کرده باشند، این احترام را هم خدا از قبیل همان مناجاتِ آن بت پرست می‌داند.

می‌گویند شیطان هفتصد هزار سال (البته این را ما گفتیم و الا سال معنی ندارد) عبادتِ خدا را کرد، سجده کرد به خدا. آیا خدا به خاطر همین موجود گلی که خودش آفرید، او را می‌اندازد دور؟ نه! خدا می‌خواست این موجودی را که می‌آفریند و آفرید، این موجود همیشه در معرض یک امتحاناتی باشد، در معرض این باشد که گول بخورد، از عبادت خدا کنار برود. چه کار کرد؟ شیطان را آفرید. نه که شیطان آفرید، این برای شیطان مقرر شد. البته شیطان چندین حرف زد شیطان گفت که من را از آتش آفریدی، او

را از گِل آفریدی، آتش را بر گِل پیشتر است. من چطور سجده‌ی او کنم؟ یعنی گفت: در فطرت من این نیست که خم بشوم. الان شما به آتش بگویید در مقابل خاک نرم باشد. کاری نمی‌تواند بکند و به این جهت بعضی‌ها می‌گویند حسادت یا هر چه. البته اگر حسادت باشد، حسادت هم صد در صد بد نیست، یک محاسنی دارد. گفت من پیشانی‌ای را که در مقابل تو سجده کرده، به زمین رسیده، در مقابل دیگری به زمین نمی‌آورم. کما اینکه در دعای کمیل منسوب به علی علیه السلام هم هست. کمیل گفت که خدایا! من را اگر در آتش ببری، چطور پیشانی‌ای را که نام تو را برده و به تو تعظیم کرده، در میان آتش با آن‌های دیگر هم‌ردیف می‌کنی؟ بعضی‌ها می‌گویند از این طریق است. آنوقت بعضی‌ها می‌گویند روز قیامت خدا شیطان را می‌بخشد، بعضی‌ها هم یک چیزهایی از این قبیل می‌گویند. البته دو نفر هستند، یکی حضرت عیسی علیه السلام، یکی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از خدا می‌خواستند، درخواست از خدا که خدایا! شیطان را ببخش.

از بدشانسی ماست که نبخشید و الا اگر می‌بخشید دیگر ما خیال‌مان راحت می‌شد. الان مثلاً فکر می‌کنم، می‌گوییم: *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ*، ما به واقعیت شیطان چه کار داریم؟ واقعیت هر چیزی را خدا می‌داند. آن لباسی

که خدا به او پوشاند که ما رجیم می‌گوییم. رجیم یعنی یک کسی که سنگ بارانش کنند، بیرونش کنند. به ما اینطور ظاهر شد. یک لباسی به اسم رجیم پوشیده بود ولی واقعیتش همه‌ی خلقتی که خداوند کرده از خوب و بد، در برابر او یکی هستند، فرقی نمی‌کند. این است که آدم زیاد هم به خودش نباید دل بند و مغرور باشد. حرف خیلی هست، ببخشید بس است همینقدر.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

سعدی می‌گوید:

همه از دست غیر می‌نالند

سعدی از دست دوستان فریاد

یک وقت دشمنی بین دو گروه یا دو نفری است که افکارشان هم با هم مناسب نیست، در این صورت معلوم است، هر یک از طرفین تیشه دستش است، می‌خواهد به ریشه‌ی طرف بزند، گوا اینکه ما تیشه هم که جایی به دستمان باشد، تیشه به ریشه‌ی هیچکس نمی‌زنیم.

بعضی از عرفا مثلاً غزالی، شیطان را هم لعن نمی‌کند. آخر شیطان که خداوند آفرید، یک روزی با ما، در فرض، دوست بود. هر دو مخلوق خداوند بودیم و هر دو بقدر وسع خودمان و لیاقتمان عبادت و بندگی می‌کردیم، حالا شدیم دشمن. آن هم ما که نمی‌دانستیم، خداوند وقتی خلق کرد فرمود: این دشمن توست، چون خدا فرمود، دشمن ما است. و الا بعضی از عرفا به سابقه‌ی آن دوستی، به سابقه‌ی آن خلقت، می‌گوییم بشر و شیطان را خداوند آفرید و خواسته‌ای جز خداوند نداریم و چون خدا گفته: عَدُوْلَكَ وَ لِزُوْجِكَ^۲، این دشمن تو و همسر توست، ما هم به دشمنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۷.

می‌شناسیم. با اینطور دشمن‌ها کار ما سخت است. تیشه دستمان است، اگر از آن قبیل دشمن‌ها باشند، تیشه را می‌زنیم، هر جا خدا گفت خود تیشه فرود می‌آید، یا ریشه‌اش را قطع می‌کند اما می‌ترسیم یک رگ دوستی داشته باشد. آخر هر دو می‌گوییم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ما هم همین را می‌گوییم، ما چطور ریشه‌ی این را قطع کنیم؟ چطور تبر بزنیم؟ قدرت داشتیم، آنوقت خداوند قدرت نمی‌دهد. به هر کاری که قدرت داده، مصلحت و امر خودش است. غیر از آن قدرت نمی‌دهد به کاری که نخواهد. خدایا! ما چطوری دشمنی کنیم؟ تو خودت فرمودی این دشمن توست. البته خود او نمی‌آید، از آن بالا نیامده پایین، در دل‌های همه‌ی بندگان خدا پایگاه درست کرده، فرودگاه درست کرده می‌آید. ما چطوری دشمنی کنیم؟

ولی از خداوند بخواهیم که خدایا! آن ریشه‌ی دشمنی‌اش را برکن. ریشه‌ی حیاتی که دشمنی به او می‌دهد برکن و آن ریشه را هر جا بیابیم، تیشه می‌زنیم. حالا ان شاء الله خداوند به ما مرحمت کند، تیشه را به جای درستش بزند. بندگان خاص خودش را راحت کند، آرام کند، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

حافظ می‌گوید:

بودم آن روز من از طایفه‌ی دُردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

هرگاه بخواهید یک احساسی را خوب یا بد، شیطانی یا الهی، به کسی که نچشیده، نمی‌داند چه هست، بخواهید تعریف کنید نمی‌دانید چطوری بگویید؟ با چه زبانی بگویید؟ چون بشر وقتی می‌خواهد فکر خودش را، کارش را نشان بدهد، با زبان نشان می‌دهد. این است که در اینجا هم ناچار هستی هفت بیت شعر بگویید، نثر. خصوصیتی که شعر در این مورد دارد این است که چون همه، از شعر یک معنایی اضافه بر لفظ ظاهر در نظر می‌گیرند، پس اگر به شعر بگویند، احتمال اینکه درک بشود بهتر است. یا اینکه این کسی که می‌شنود یک شمه‌ای از آن چیز دیده باشد بعد یادش می‌آید فلان وقت هم من یک چنین حالتی داشتم، پس این حالت همین است، منتها برای عموم وقتی بخواهند بیان کنند، احساسی که بشر خودش داشته و چشیده، با یکی از الفاظ آن را بیان می‌کند. این است که تمام اینها را به حالت یک مست و کسی که از شراب انگور مست شده تشبیه می‌کند. من نمی‌دانم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۱۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

منظور او از دُرْدکشان چه بوده؟ لابد اصطلاح خاصّ آنوقت‌ها بوده. می‌گوید کسی که همه چیز را فراموش می‌کند، همه چیز را می‌اندازد، این کسی است که در مست بودن، در بی‌خبر بودن از یک حدّی هم گذشته. به قول شاعر می‌گوید:

در بی‌خبری از تو صد مرحله من پیشم

تو بی‌خبر از غیری من بی‌خبر از خویشم

برسد به آن بی‌خبری از خویش. منظور از دُرْدکشان یک چنین حالتی است. برای اینکه اشتباه نکنند و تو می‌گویی «بودم آن روز من از طایفه‌ی دُرْدکشان» از چه تاریخی را تو می‌گویی، از آن تاریخ نشان نبود؟ پس تو کجا بودی؟ نکته اینجاست یعنی شعر می‌خواهد این را بفهماند که تازه زمان برای ماست، زمان از چیزهایی است که در زندگی ما هست. واقعیت معلوم نیست که چیست؟ چطوری است؟ ما از لحاظ زمان می‌بینیم. برای اینکه بهتر بتوانیم ببینیم باید نگاه کسانی بکنیم که خارج از زمان هستند یعنی یک چیزهایی می‌گویند که به زمان وصل نیست. پیغمبر مثلاً فرمود که آن فرشته من را سلام کرد و خلاصه من را سوار کرد و برد در آسمان اوّل، آیا آسمان اوّل همین است؟ اگر آسمان اوّل از همین آسمان رفته، پس چرا هیچکس ندید؟ بعد باز آسمان دوّم، بعد سوّم. معراج یک شرح مفصّلی دارد که چند روایت

از آن هست، خیلی جالب است و بعد فرمود برگشتم. این سفر اگر سفری باشد که ما بکنیم، از آنجایی که پیغمبر فرمود که گفتند: *سُبْحَانَ الَّذِي أُنزِيَ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا^۱ الی آخر.* اگر از آنها بکنیم، همین حالت یک ده، بیست سال، آن هم در آن زمانی که بود، طول می‌کشد و حال آنکه پیغمبر فرمود از خواب بلند شدند، حلقه‌ی در را باز کردم و آمدم بیرون و این زنجیرِ در افتاده بود که تکان می‌خورد. بعد کوزه‌ی آب را برداشتم، کوزه‌ی آب را خَم کردم آب ریختم قدری که آب ریختم کوزه را گذاشتم، از کوزه همانطور کم کم آب می‌ریخت. من این سفر را رفتم و آمدم هنوز آن زنجیرِ در تکان می‌خورد و هنوز از این کوزه قطره‌قطره آب می‌چکید یعنی از یک دقیقه هم کمتر. این عالمی است که در این عالم کارها به حساب دیگری انجام می‌شود، حسابِ زمان نیست. ما، در اینجا، در زندگی عادی‌مان هیچ چیزی را بدون اینکه در داخل زمان و مکان باشد، حس نمی‌کنیم یعنی زمان و مکان بر ما مسلط است یعنی این مرحله‌ای که پیغمبر فرمود، پیغمبر در یک زمانی بود که نه تنها زمان و مکان بر او مسلط نبودند بلکه او بر آنها مسلط بود. این چه دنیایی است؟ این دنیایی است که زمان به حساب ما وجود ندارد، خواسته این را

روشن کند بگوید که آیا شرابی که می‌گویید درست می‌کنید، اول آن کسی که درخت انگور می‌نشانند باید به وجود بیاید بعد که چنین شخصی به وجود آمد، باید درخت را بنشانند و از آن انگور بگیرد یعنی هم تاک باید باشد هم تاک‌نشان. بعد این مسیر را طی کند تا برسد و مست کند، مستی ایجاد کند. این خودش زمانی در دوران ما می‌خواهد ولی می‌خواهد بگوید که من خارج از این زمان و خارج از این مکان بودم و در این عالم بودن، این نوع بودم یعنی نوعی که همه چیز را نمی‌فهمیدم یعنی همه چیز در دور و برم اثر نداشت.

بودم آن روز من از طایفه‌ی دُردکشان

که نه از تاک‌نشان بود و نه از تاک‌نشان

روزی که اصلاً خلقت نبود. روزی که خلقت نبود، روزی است که آدم بود و این بشر از حیوانات متمایز شد یعنی اول با حیوانات مثل هم بود همانطوری که خداوند حیوانات را خلق کرد، این هم یک حیوانی، خلق کرد. کسی اگر آنوقت نگاه می‌کرد، می‌خواست قضاوت کند، می‌گفت خداوند حیوان‌هایی خلق کرد، این هم یک حیوانی است. بله از کی؟ از زمان و مکان. از وقتی که خداوند از روح خودش دمید، آنوقت از سایر حیوانات ممتاز شد. می‌گوید من از همان روز در این سِلک بودم که این تاک و این

تاکنون نشان هنوز وجود نداشت، بله! یعنی از وقتی که در پشت پدرم بودم آنوقت جواب دادم که خداوند فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟^۱ من گفتم: بلی. همین بلی من را از دُرْدکشان حساب کرد. بنابراین اصالت بشر از این آب و خاک نیست، البته آب و خاک حیوانات مختلف آفریده، حشرات آفریده، کرم‌ها آفریده، خزندگان آفریده، همینطور مهمتر، پرندگان آفریده، حیوانات هم آفریده. این آب و خاک همه‌ی اینها را آفریده. ما هم خلقت اول مان همان بود ولی ممتاز شد. این ممتاز شدن ما به واسطه‌ی همین روح الهی است. این است که فطرت انسان هم که می‌گویند به خداشناسی مایل است، البته این حالتی نیست که همیشه به آن توجه کنیم برای اینکه نمی‌شود، ما، در دنیایی هستیم که خداوند مقرر کرده است که در این دنیای مادی و یک‌طور دیگری باشیم.

کما اینکه پیغمبر ﷺ در معراج حالاتی داشت که در حالت عادی نداشت. بعد ایشان سیر تکاملی خودش را نشان می‌دهد، پیغمبر می‌فرماید: رفتم کی را کجا دیدم، کجا دیدم. در همین تشبیه مثال زده که دیدم کسانی چرک بدن خودشان را می‌خورند، گفتم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند و همینطور هر طبقه‌ای را مطابق شکل ظاهری که ما

داریم، به این صورت دیدند. تا به جایی رسیدند که از آنجا جبرئیل گفت که خودت از اینجا برو، گفتم: تو نمی‌آیی؟ گفت که من از اینجا نمی‌توانم بالاتر بیایم یعنی این اشاره به مقام انسانیت است.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

در واقع معراج پیغمبر هم تکامل انسان‌ها را نشان می‌دهد چون پیغمبر مظهر انسانیت است یعنی اگر انسانیتی بخواهیم مجسم کنیم، این پیغمبر، این مراحلی که او فرمود که بعد در حال عادی هم یا متوجه نبود و در یک حالتی فرمود یعنی این مراحل را دید و گفت. به این جهت تکامل معنوی هم در انسان هست و تکامل معنوی را ما، در انسان می‌بینیم. حالا ان شاء الله ما می‌توانیم بفهمیم، خودمان در این مراحل در چه مرحله از این آدمیت هستیم؟ ان شاء الله خداوند همانطور که ما را آفرید و اول راه را هم نشان داد، ما را در همان راه ثابت نگه دارد.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۲۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۱۹۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد و شهریور ۱۳۹۳	